

# ۱۸۷ شمع روشن

نه عادلانه نه زیبا بود

جهان پیش از آن که ما به صحنه برآییم.

به تاریخ امروز توجه کردید: ۰۵/۰۵/۰۵. روزهایی که تاریخ شون اینجوری جور می‌شه برام روزای مخصوصی هستن یه جورایی دوست شون دارم اما امروز برام روز بسیار مخصوصیه، روزی برای فکر کردن و دوست‌داشتن امروز روز مارکس است. در ۱۸۱۸/۰۵/۰۵ کارل مارکس به دنیا آمد.

با خود فکر می‌کردم اگر بخوادم سه ویژگی مهم که مارکس را در چشم و دل من جا داده است شماره کنم کدام ویژگی‌ها را برمی‌شمارم. اولین واژه‌ای که در ذهن ام تداعی شد "نبوغ" بود.

عمق و گستردگی مارکس کم نظیر است. بسیاری عمیق اند اما محدود. در حوزه‌ی خاص بسیار می‌دانند اما گامی آنسو ترک هیچ نمی‌دانند عامی عامی. و برخی از همه چیز چیزی می‌دانند. اقیانوسی پهناور به عمق بند انگشتی... اما مارکس عمیق و گسترده بود. در مورد مسایل مختلفی نوشته است اما در مورد هر چه که نوشته است عمیق نوشته است. بحث را به ریشه‌ها به عمیق ترین ریشه‌های اش رسانده است.

اما موضوع فقط مربوط به نبوغ و گستردگی دانش و عمیق بودن مارکس نیست چیزی که او را زیبا و برازنده می کند سادگی اوست.

مارکس علی رغم پیچیدگی عجیب ذهن و اندیشه اش انسان بسیار ساده یی است. دل عاشق پیشه دارد و چیزی که نوشته های اش را خواندنی می کند شور و شوق انسانیست که در آن ها موج می زند. جوانی که در بیست و پنج سالگی در فلسفه دکتر گرفت در هجده سالگی عاشق و شیدای دختری اشرافزاده که چهار سال از او بزرگ تر بود شد. عشقی که سر به رسوایی زد و جنی ارث و میراث خانوادگی را پس زد و با کارل ازدواج کرد. عقل و عشق، نبوغ و سادگی دو تصویر متفاوت از مارکس است. و این ها همه به شکل افراطی در مارکس وجود داشت. همین دیالکتیک و همین تصویر دوگانه ی هملتی او را چنین زیبا و خواستنی کرده است.

مارکس سیزده سال بعد از ازدواج اش در نامه یی به جنی همسر دلبندهش می نویسد: "آنجا تو در برابر من ایستاده ای، عظیم چون زندگی. من تو را در آغوش می گیرم و می بوسم و پیش پای ات زانو می زخم و به گریه می گویم: "خانم، من شما را دوست دارم." و عشق من به تو، عظیم تر از عشقی است که تاجر ونیزی احساس می کرد... کدام یک از مفتریان و دشمنان بد دهان من تا به حال مرا به خاطر بازی در یک تناثر دست دوم عاشقانه سرزنش کرده است؟ با این همه، این امر حقیقت دارد. اگر این ارادل شعور داشتند، در یک سمت "روابط تولید و روابط اجتماعی" را ترسیم می کردند و در سمت دیگر مرا که به پای تو افتاده ام؛ و زیرش می نوشتند: "به این تصویر نگاه کنید و به آن یکی."<sup>۱</sup> (جمله ی آخر از هاملت شکسپیر است.) مارکس جان شیفته ی

<sup>۱</sup> - کارل مارکس، فرانسیس وین، شیوا رویگریان، ص ۲۶

حتا در غامض ترین مباحث فلسفی ناگهان عنان اختیار را به کف می گیرد و هر جا پای بی عدالتی و ظلم و جور به انسان در میان است ناگهان سخنان مارکس از پایین ترین لایه های مباحث انتزاعی و تئوریک به سطحی ترین لایه ها بالا می آید و از دل فیلسوفی خشک که با منطقی ریاضی به مسایل نگاه می کند جوانی خروشان و معترض با مشتی گره کرده بیرون می جهد، دیگر برای او بحثی آکادمیک مطرح نیست انگشت اشاره اش را مستقیم رو به هدف می گیرد و فریاد می کشد. او باری تبیین جهان نیامده است او برای تغییر جهان آمده است.

برای آوردن شاهد مثالی برای حرف هایم دست ام را دراز می کنم و کتابی از کتاب های مارکس را، به تصادف، از قفسه ی کتابخانه ی کنار میز کامپیوترم بر می دارم و صفحه یی را می گشایم، کتاب دستنوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، آن را می گشایم، بخش مالکیت خصوصی و کمونیزم. کل این کتاب بحث های غامض و پیچیده ی فلسفی است و این بخش نیز هم اینگونه است برای درک آن باید با مباحث فلسفی آشنا باشیم و چندین بار پاراگرافی را بخوانیم تا منظور مارکس را متوجه بشویم اما حالا در میان این بحث ها پاراگرافی را نقل می کنم: "مالکیت خصوصی آنچنان ما را احمق و یک جانبه کرده که اشیاء فقط زمانی از آن ماست که ما مالک اش باشیم و سرمایه ی ما باشد و یا مستقیماً به تصاحب ما در آمده باشد، ما خورده باشیم، ما نوشیده باشیم، ما پوشیده باشیم و ما در آن اقامت گزیده باشیم، و به طور موجز هنگامی که ما از آن استفاده کرده باشیم، هر چند خود مالکیت خصوصی تمام این واقعیت یافتگی های مستقیم تملک را فقط به عنوان وسیله ی حیات دربر

می‌گیرد و زندگی که این واقعیت یافتگی‌ها به عنوان وسیله در خدمت آن هستند، زندگی مالکیت خصوصی، کار و تبدیل آن به سرمایه است.<sup>۲</sup> می‌بینید چگونه خون در رگ کلمات جاری است؟ شاید بگویید این دستنوشته‌ها مربوط به مارکس جوان است که هنگام نوشتن‌شان بیست و شش سال بیشتر نداشته است. پس اجازه بدهید کتاب دیگری بردارم کاپیتال چطور است؟

"کالا در بدو امر چیزی عادی و آسان فهم به نظر می‌رسد لیکن تحلیل ما نشان داد که وی چیز بسیار بغرنج و پیچیده و پر از تردستی‌های ما بعد طبیعی (متافیزیک) و ریزه کاری‌های لاهوتی است.

تا موقعی که کالا از لحاظ ارزش مصرف مورد توجه است هیچ چیز اسرارآمیزی در آن نیست خواه آن را از لحاظ اینکه بوسیله‌ی خواص خود احتیاجات انسان را بر می‌آورد بنگریم و یا از آن جهت که این خواص محصول کار انسانی است مورد دقت قرار دهیم.

کاملاً محسوس است که انسان در نتیجه‌ی کوشش خود صورت مواد طبیعی را به نحوی تغییر می‌دهد که برای وی مفید تواند بود مثلاً وقتی از چوب میزی ساخته می‌شود شکل چوب تغییر می‌کند لیکن با وجود این تغییر میز به چوبی خود باقی می‌ماند و در اعداد اشیاء محسوسه عادی به شمار می‌آید ولی همین که به صورت کالا در آمد به شئی محسوس غیرقابل لمس تبدیل می‌گردد.

از این لحظه دیگر میز تنها با پایه‌های خود بر زمین قرار نمی‌گیرد بلکه در برابر کالاهای دیگر به سر تکیه می‌کند و آنگاه از سر چوبین خویش هزاران

<sup>۲</sup> - دستنوشته‌های اقتصادی فلسفی ۱۸۴۴، کارل مارکس، حسن مرتضوی، ص ۱۷۵

افکار عجیب بیرون می‌ریزد که در مقابل آن‌ها به رقص در آمدن میز خود غریب به نظر نمی‌رسد.<sup>۳</sup>

نبوغ، طنز زیرکانه، ژرفکای و شوریدگی و سرزنده بودن به نوشته‌های مارکس ویژگی کم‌نظیری داده است و همین ویژگی است که او را نزد استاد و دانشجو، فیلسوف و کارگر، عاقل و عاشق،... خواستنی و خواندنی کرده است. نامی که هم در آکادمیک‌ترین فضاها و دانشگاهی شنیده می‌شود هم در دورافتاده‌ترین چوبه‌های داری که برای آزادیخواهان بر پا شده است. شراب قرمز بر جام می‌ریزم و به سلامتی تمام آزادیخواهان از اسپارتاکوس تا شما که دل‌تان برای آزادی و برابری و نجات انسان می‌تپد به یاد و نام مارکس سر می‌کشم: نوش!

نام نویسنده‌ی این مقاله برای ما نامعلوم است

از سایت شبیح- اردیبهشت ۱۳۸۴

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

---

۳- سرمایه، کارل مارکس، ایرج اسکندری، ص ۱۰۳